

نوشته: دکتر ضیاءالدین پیمانی

انتقادات فلسفی و حقوقی که منجر به تغییر رژیم آئین دادرسی کیفری و دلایل قضائی فرانسه گردید

۳

قسمت اول

ارزش یابی سیستم دلایل قضائی قرن هفدهم و نظریاتی که درباره آن ابراز شده است

در قرن هفدهم انکار عمومی بهیچوجه با آئین دادرسی کیفری بطريقه تفتیشی و غیر علنی مخالفتی ابراز نمیداشت، و درنتیجه لازمه قبول واستقرار چنین رژیمی اعمال خشونت و شدت عملی بود که ملا از طرف جامعه مورد قبول قرار نیگرفت. ازطرف دیگر اجرای قواعد و مقررات چنین رژیمی بعنوان نتیجه و عکس العمل منطقی و طبیعی قدرت مطلقه پادشاهان و ساخت گیری و خشونت احکام مذهبی پذیرفته میشد.

در این دوره و به تبع کیفیاتی که بیان گردید یک نیاز عظیم و نامحدود اطاعت و تعیت بی چون و چرا افکار و عقاید مردم را بعد اشباع پر کرده بود.

در مقابل این خشونت و بی عدالتی تنها کاری که ممکن بود انجام شود و تنها عکس العملی که امکان ابرازش بود این بود که در تئاترها و مجتمع عمومی از شکنجه، که بعقیده مردم آن زمان تنها قسمت قابل انتقاد و ظالمانه مقررات آئین دادرسی کیفری آن دوره بود، صحبت کنند، آنهم نه بصورت انتقادات تند و تمسخرات تلخ و زننده بلکه بصورت شوخی و مزاح سرگرم کنند.

در مقابل بیدادگریهای رژیم دادرسی مورد بحث عکس العمل فلسفه و حقوقدانان وضع دیگری داشت. این قطب‌های اجتماعی در تجسس تأثیر عواطف بشری و انسان دوستی و اعتقادات مکاتب و اندیشه‌های فلسفی و حقوقی خود پارا از این حد فراتر گذارد و بطور مستقیم مفاسد و نقاط ضعف این سیستم دادرسی را مورد حمله و انتقاد قرار میدادند.

اینکه برای تصویر طرز تفکر مردم و بخصوص انتقادات فلسفه و حقوقدانان و برداشتی که این عناصر از وضعی که بمناسبت اجرای مقررات آئین دادرسی کیفری آزمان وجود داشت مینمودند به نقل چند نمونه از این اعتراضات و انتقادات مبادرت مینماییم^(۱).

از این نویسنده‌گان ادبی آنزمان بوویر^(۲) تنها کسی است که با جرای شکنجه در دادرسیهای جزائی اعتراض نموده است. بنظر این نویسنده، شکنجه عالیاترین و مطمئن‌ترین اختراعی است برای نابود کردن بی‌گناهی که جسمی ضعیف دارد و نجات دادن مقصري که با جسمی قوی بدنیآمده است. بنابراین بمجازات رسیدن یک مقصر از طبقه اراذل و اویاش که معمولاً بنیه‌ای قوی و جسمی توانا دارند خیلی شاذ و نادر است و حال آنکه محکوم شدن یک بی‌گناه از مردم شریف و محترم که غالباً جسمی ضعیف دارند امری عادی و مسلم می‌باشد.

در اواخر قرن هفدهم، یعنی درست یازده سال پس از تاریخ صدور فرمان بزرگ‌جنائی لوئی‌چهارده، صدای دیگری در اینجهت برمی‌خیزد. و این بار صدائی قوی، مؤثر و برانگیزند. این صداصدای یک قاضی بنام آگوستن نیکولا^(۳) رئیس دیوان عالی دادگستری دیژون^(۴) است.

۱- تاریخ آئین دادرسی کیفری در فرانسه تألیف «ESMEIN» . A . صفحات

. ۳۴۸ تا ۳۵۷

۲- Bruyere .

۳- Augustin Nicolas .

۴- Dijon .

این نویسنده حقوقدان تمام کوشش خود را متوجه یک موضوع که بنظر او وحشتناکترین و نفرت‌انگیزترین قسمت مقررات دادرسی آنزمان بوده است معطوف داشته و آن همان شکنجه و بخصوص طرز و موارد استعمال آن بوده است.

اگوستن نیکولا در مقدمه کتاب خود که آنرا بشاه اهداء نموده است، برسم ذاته و مقتضای متدال آنزمان، اورا باهر کول^(۱) مقایسه نموده و در ذم شکنجه و تبیح این رسم ظالمانه و استدعای حذف اجرای شکنجه از پادشاه خطاب بوی چمنی می‌نویسد: «اگر آن عالیجناب اراده فرمایند که حمایت خود را از این قاعده ظالمانه قطع نمایند و از اقتدارات و اختیارات خود برای بررسی جهات و عللی که موجب حفظ این رسم ظالمانه شده است بیشتر استفاده نمایند مسلماً خواهند توانست که با صرف نیروی کمتری از هر کول نسبت به ضعفا و اشخاص معصوم و بی‌گناه خدمات بیشتری از او انجام دهند».

بدین ترتیب نیکولا روی این موضوع که شکنجه یکی از ابداعات و مظاهر بت پرستی رومیهای قدیم بوده است تکیه نموده و بی‌پرده و آشکارا آنرا یکی از اختراعات شیاطین قلمداد نماید. او در توجیه نظریه خود، بمثالهای زیادی از اشخاص بی‌گناهی که در مقابل شکنجه طاقت و دوام نیاورده و با تهمات واهی منتبه بانان اعتراف نموده‌اند اشاره نموده و با یک حقیقت انکار ناپذیر و یک بیان مؤثر نشان میدهد که چگونه قاضی در مقابل متهمی که نمیخواسته در مقابل شکنجه با تهمات منتبه اعتراف نماید، عصبانی تر و خشن‌تر میشده است.

اینک بدو اعتراض دیگر که باقدرت وحدت کمتری در قرن هفدهم علیه آئین دادرسی کیفری آن دوره بعمل آمده است اشاره نمایم.

اعتراض اول بصورت یک یادداشت کوتاه‌از طرف کشیشی بنام فلوری^(۲) عنوان

۱- Hercule.

۲- L' Abbé Fleury.

شده است. کشیش مزبور خطاب بحاکم بورگنی^(۱) موسوم به لوئی^(۲) چنین مینویسد: «بیائید در آئین دادرسی خودمان که بر تدقیق آراء و عقاید استوار بوده و با خشونت و سفاکی توأم است تجدید نظر بنمائیم، مقررات و نظماتی که بیشتر مبتنی و متمایل به کشف جرائم و مجازات مقصربین است تا تبرئه بی‌گناهان».

اعتراض دیگر اجرای شکنجه را مستقیماً مورد حمله و انتقاد قرار داده و فساد و ظالمانه بودن آنرا باین نحو توجیه مینماید: «همیشه نبایستی بآنچه که در نتیجه اجرای شکنجه بوسیله متهمین گفته میشود اعتقاد داشته و با آن ترتیب اثر داد، ... برای یک عمل غیر مسلم نبایستی متهم را بطور مسلم مجازات نمود، این اختراع شکنجه بیشتر محک خوبی برای تشخیص میزان مقاومت جسمانی انسانها است تاضابه‌ای برای تشخیص و کشف حقیقت، چه مسلم‌آکسیکه بتواند عذاب و مشقت شکنجه را تحمل نماید حقیقت را کتمان خواهد کرد و بالعکس آنکه نتواند آنرا تحمل نماید لاجرم بایستی هم زجر بکشد و هم مجازات شود».

قسمت دوم

نهضت فلسفی قرن هیجدهم علیه سیستم دلایل قانونی

معهداً عقاید قدیمی و افکار کهن‌هه جامعه، میباشند که تحت تأثیر وشار افکار جدید، افکاری سترقی که روح آزادیخواهی را در کلیه نهادهای اجتماعی رسوخ داده و موجبات تشکیل و هم‌آهنگی آنها را در مسیر پیشرفت فراهم نموده بود، بزانو در آمده و عقب نشینی نماید. فلسفه قرن هیجدهم قد بر افراشته بود، و برای اتخاذ تصمیم در کلیه مسائل و شئون اجتماعی فقط دو اصل را قبول میکرد و این

۱- Duc de Bourgogne.

۲- Louis.

دو اصل عبارت بودند از حق و احساسات نوع دوستانه و همدردی برای ابناء بشر، مفهومی که آنرا انسانیت یا طبیعت مینامیدند.

مباحث حقوقی و بخصوص آئین دادرسی کیفری اولین هدف ضربات این نظام جدید اجتماعی را تشکیل میداد، و علت آنهم این بود که مقررات ظالمانه و مبتغی برافکار پوج و بی ارزش دوره های بربریت، احساسات عمومی را سخت جریحه دار نموده و بیش از سایر مسائل اجتماعی مورد مخالفت و اعتراض طبقات مختلفه مردم واقع شده بود.

چه چیز بی منطق تر و بی اساس تر از یک آئین دادرسی کیفری است که در آن وارد آوردنده اتهام از همه حقوق و امکانات برخوردار باشد و متهم از همه آنها محروم، مقررati که بموجب آنها قاضی باداشتن اختیارات و اقتدارات وحشتناک و مهیب در عین حال خود را در مقررات مزاحم یک تغوری دلایل که تصمیم قاضی را باو دیگته نموده و بر احساسات و اعتقادات شخصی او حاکمیت دارد محبوس و دست و پا بسته به بینید؟

برای روشن شدن این مطلب و بررسی نحوه برداشت افکار عمومی و بخصوص متفکرین وقت از سیستم آئین دادرسی کیفری و بخصوص رژیم دلایل قضائی آن دوره بمطالعه چند نمونه از اعتراضات فلسفه مبادرت مینماییم.

در تفسیری که ولتر^(۱) بکتاب جرائم و بجازاتهای^(۲) بکاریا^(۳) نوشته، مقررات فرمان جنائی ۱۶۷۰ و همچنین دلایل قضائی را بتفصیل موردان تقاض و اعتراض قرار داده است.

بعقیده ولتر، فرمان جنائي مورد بحث با توجه بجهات عدیده آن تنظیم نشده است سگر بخاطر نابود کردن متهمین. این تنها خابطه و مقررati است که درست اسر

۱- Voltaire .

۲- Le Traité des délits et des peines .

۳- Beccaria .

امپراطوري بطور يكناخت و با يك ديد مشخص و ثابت بموقع اجرا گذارده ميشود . آيا نبايستي مقررات چنین قانوني بهمان اندازه كه برای مقصرين و مجرمين وحشتناك و شدید است برای بي گناهان نيز مساعد و موافق باشد ؟ .

از نظر ولتر ، استماع مجدد گواهان همانقدر معيبوب و بي اعتبار و قابل انتقاد است كه خود گواهي . فيلسوف نابerde دراين زمينه چنین اعلام ميدارد : « آنهائي که بعنوان گواه در محاكم شرکت مينمايند عموماً ” اشخاص بي سر و پا و پست هستند که قاضی درحال يکه در بسته با آنها صحبت ميکند ، ميتوانند آنها را وادرار بگفتن هرچيزی که دلش مي خواهد بكند . اين چنین گواهاني مجددآ مورد سؤال قرار ميگيرند و اين استماع مجدد گواهي هم که درخفا انجام ميشود چيزی است که در مقام فراهم آوردن دليل بعنوان استماع مجدد گواهان از آن استفاده ميشود^(۱) .

در چنین صورتی متهم چگونه ميتواند اين گواهان راشناخته و نسبت به گواهي آنان اظهار نظر نماید ؟ برای اينكار آنها را مواجهه مياده اند ولی با توجه بمقرراتي که دراين باره وجود داشته و نحوه عمل قضات در انجام اين تکلیف قانوني ، امتيازات متهم دراين جريان بهيج منتهی ميشنده است . ولتر دراين باره در تفسير مذکور چنین مينويسد : « بنظر ميرسد که قانون قاضی را مکلف مينمايد که در مقابل متهم بيشتر بصورت يك دشمن رفتار نماید تا يك قاضی . قاضی اختيار مطلق دارد که با مواجهه موافقت کند يا از آن صرف نظر نماید چه در فرمان جنائي پيش بینی شده است که (اگر احتياجي بمواجهه بود مواجهه داده شود) تازه طرز عمل هم دراين باره بخلاف مفاد قانون است ، قانوني که خود نيز دو پهلو و سه هم است . تقريراً هميشه مواجهه صورت ميگيرد ولی قاضی هميشه همه گواهان را در مواجهه شرکت نميمد هد ، رسم براین است که قاضی عموماً از مواجهه گواهاني که تصور نمینماید گواهي آنان دلائل مخالف قابل توجهی عليه متهم ايجاد نمایند صرف نظر مينماید .

متعالک اگر گواهی در بازجوئیهای اویه مطالبی علیه متهم ابراز نداشته باشد میتواند در موقع مواجهه مطالبی بنفع او بیان دارد. گواه ممکن است کیفیات و اوضاع و احوال مفید بحال متهم را فراموش کرده باشد . قاضی هم ممکن است در بد و امر باهمیت چنین کیفیاتی پی نبرده و بهمین جهت به ثبت و یادداشت آنها اقدام ننموده باشد^(۱) .

از آن گذشته عمل مواجهه نیزچیزی تصنیعی و تخیلی بیش نبوده است . ولتر در این باره چنین مینویسد : «اگر پس از استماع مجدد گواهان ، چنین گواهانی از تأیید مجدد آنچه که گواهی نموده اند امتناع نمایند یا نکات اصلی و مهم گواهی را تغییر دهند ، بعنوان گواهی دروغ محاکوم و مجازات میشوند . به نحویکه اگر یک فرد ساده لوح که قدرت فهم مطلب و درک موقعیت و توضیح و بیان ندارد ، ولی در اثر داشتن قلبی پاک وجودانی بیدار در موقع مواجهه بخاطر بیاورد که در موقع ادای گواهی یا خیلی کم گفته است و یا خیلی زیاد ، و یا متوجه شود که قاضی قبل از مطالب او را بخوبی استنباط ننموده و یا او خوب حرفاهاي قاضی را نفهمیده و متوجه اظهارات او نشده است ، و بدین مناسبت بخواهد بخاطر رعایت اصل عدالت و نوع دوستی از مطالب گفته شده قبلی خود منحرف شود و اظهارات خود را تصحیح نماید ، با او مثل یک مجرم رقتار خواهد شد .

باين علت اين قبيل گواهان اغلب مجبور میشوند که علیرغم میل باطنی خود و با علم باينکه گواهی مخدوش و معیوب گذشته آنان ممکن است زندگی و سرنوشت متهم را بمخاطره اندازد ، از ترس اینکه مبادا با آنان مثل گواه کاذب رفتار شود ، از گواهی دروغ خود دفاع نموده و مجددآ آنرا تأیید نمایند^(۲) .

۱- تفسیر کتاب چرائی و مجازاتها ، ماده ۲۴ .

۲- تفسیر کتاب چرائی و مجازاتها ، ماده ۲۳ .

در جای دیگر وقتی که ولتو بیک قسمت از کتاب آگسو^(۱) بقسمتی که در آن آگسو اعلام میدارد که در صورت فقدان یک دلیل کامل، قاضی مجبور است که یا اسر باجرای شکنجه بدهد و یادستور انجام تحقیقات بیشتر را صادر کند، اشاره میکند چنین مینویسد: «پس بنابراین تشخیص و استنباط واعتقاد قاضی چه مورد استعمالی خواهد داشت، عاملی که میتوان آنرا سابل مشعشع داد گستری دانست؟... این حرف چه معنائی دارد؟ شما هیچ دلیلی علیه متهم در دست ندارید و معاذالک آن بدیخت را بمدت دو ساعت شکنجه داده و با هزار مرگ مجازات میکنید تا موفق شوید مرگ دیگری را در یک لحظه باو بدھید... آیا ممکن است که برای شما فرقی نکند که در مورد یک متهمی دستور اجرای شکنجه بدھید یا دستور انجام تحقیقات بیشتر، چه متراff و حشتناک و مستخره‌ای!».

بعلاوه ولتو رویه محاکم را در این باره خیلی خوب می‌شناخته و در این باره چنین اظهار عقیده میکند: «تأسفانه اید آمعلوم و مشخص نیست که برای آنکه قاضی مکلف شود تا برای درهم شکستن اعضای بدن همنوع خود امر باجرای شکنجه بددهد چه قرائن و اماراتی لازم است و این قرائن و امارات چه قدرت و ارزش و اعتباری پایستی داشته باشند. فرمان جنائی ۱۶۷۰ هیچ مقرراتی درباره این عمل نفرت‌انگیز و حشتناک مقدماتی رسیدگی وضع نکرده است. و قرینه هم چیزی جز یک حدس و گمان نیست. لااقل میبایستی درکشور فرانسه دستور اجرای شکنجه متهم صادر نشود مگر آنکه موضوع جرم که وقوع آنرا تأیید میکند وجود داشته باشد».

ولتو شاید بدون آنکه کاملاً با همیت‌دلایل قانونی و ضوابطی که برای ایجاد و بکار بردن آنها در مجموعه سیستم قضائی آن دوره وجود داشته است پی‌برده باشد،

۱- «قاضی برجسته، خطیب شهر و دانشمند عالی‌مقام فرانسوی. او در

دربار فاسدلوئی پانزده از نظر خصائی عالی، تقوی و نیک نفسی و حمایت بیدریغ از منافع

عمومی جامعه خود را مشخص و مستعار نموده بود.

کسی است که بشدیدترین نحوی باین سیستم دلایل حمله نموده و در جای دیگر در انتقاد از این سیستم قضائی چنین میگوید: «ای خدای عدالت، چه بسیار هستند نمونه هائی از این اشتباهات مرگبار دستگاههای دادگستری که هرسال در تمام قاره اروپا و تقریباً در تمام دادگاهها تکرار میشوند. دادگاههائی که تکه پارههائی از بقایای مقررات و اصول عدالت ژوستینین^(۱) یا رسوم و آداب قدیمی فنودالها را سرلوحه مقررات آئین دادرسی خود قرار داده و با این مقررات اداره میشوند! . وقتی که انسان بخطاطر میآورد که چه اشتباهاتی در نتیجه اجرای همین مقررات باعث نابودی چه افرادی شده است قلب انسان داغدار و روشن متاثر و دستش لرزان میگردد. در اینجا است که انسان وادار میشود که آرزو کند که کاش اصل^ا هیچ قانونی وجود نمیداشت، یا تمام این قوانین ازین میرفت و هیچ قانون دیگری بجز قانون وجودان پاک انسانی و تشخیص و قضاوت صحیح و بی طرفانه قضات جانشین آن نمیگردید. ولی کی میتواند بما اطمینان بدهد که این وجودان و این احساس و اعتقاد نیز دچار اشتباه نخواهد شد؟^(۲)».

در جای دیگر و لتر چنین میگوید «دادگاه عالی جناحی تولوز^(۳) از دلایل مبتنی برگواهی موارد استعمال بینهایت عجیب و غریبی را بکار می بندد. در محلهای دیگر نیمه دلیل را هم می پذیرند، دلایلی که در حقیقت چیزی جز شک و تردید نیستند، چه میدانیم که هرگز نیمه حقیقت وجود خارجی ندارد. ولی در تولوز یک چهارم و حتی یک هشتم دلیل را هم می پذیرند. مثلاً یک شایعه را یک چهارم و شایعه خفیف تر دیگر را یک هشتم دلیل بحساب می آورند، به نحویکه هشت شایعه که مجموعاً چیزی جز یک انگکاس صوت در یک آهنگ نامفهوم و بی اعتبار مسموعات

. Justinien - ۱

۲- تفسیر کتاب جرائم و مجازاتهای ماده ۲۲ .

. Toulouse - ۳

ئیسمت میتواند بعنوان یک دلیل کامل شناخته شود و تقریباً باستناد یک چنین دلیلی بوده است که ژان کالاس^(۱) را بمجازات اعدام با چرخ سحکوم نموده و چنین حکمی را درباره او اجرا نموده‌اند^(۲).

اینکه به بررسی نظریات و انتقادات بکاریا^(۳) فیلسوف و حقوقدان مشهور ایتالیائی که کتاب او تحت عنوان «جرائم و مجازاته» بعنوان یکی از پرارزش‌ترین منابع حقوقی جهان بشمار می‌رود می‌پردازیم.

کتاب محققانه بکاریا در میلان بزبان ایتالیائی منتشر گردیده و ترجمه‌فرانسه آن توسط مورله^(۴) در فوریه ۱۷۶۶ انتشار یافت. نفوذ و تأثیر عقاید ارائه شده در این کتاب فوق العاده زیاد بود و این نفوذ در فرانسه خیلی بیش از ایتالیا بچشم می‌خورد.

در آنچه که مربوط می‌شود به بحث درباره دلایل قضائی، توجه این نویسنده

۱- Jean calas «تاجر تولوزی متولد ۱۶۹۸ که بغلط متهم بوده است باینکه برای جلوگیری از خارج شدن پسرش از مذهب پروتستان، او را بقتل رسانیده. این شخص را باین اتهام محاکمه و او را بمجازات اعدام بوسیله چرخ سحکوم نموده و حکم را درباره او بموقع اجرا گذارده‌اند. ولی چندی بعد یعنی در تاریخ ۱۷۶۵ در اثربroc های مهیج و مؤثر ولتو و اعتراض او باین محاکمه باعده، میثیت نائل گردید.

۲- تفسیر کتاب جرائم و مجازاته، ماده ۲۲.

۳- Cesare Beccaria از اعیان زادگان ایتالیائی بوده است که با لقب سارکی (Marquis) داده شده است. زادگاه او شهر میلان در ایتالیا بوده و یکی از مشهورترین فلاسفه و حقوقدانان زمان خود بشمار می‌رود. کتاب مشهور او تحت عنوان «جرائم و مجازاته» تحولی در حقوق جزائی آنزمان پدید آورد و موجب شد که از خشونت قواعد و ضوابط آن کاسته شده و این قوانین جنبه انسانی تر و ملایم‌تر بخود بگیرند.

۴- Morellet

طبعیاً بسوی دلایل اخلاقی گراینده است. در این باره او معتقد است که: «درامور جزائی بهتر است قاضی بھیچ دلیل و مدرکی متکی نباشد و هیچ ضابطه و قاعده‌ای را مراعات نکند تا بتواند منحصرآ بر اساس ندای وجdan و اعتقاد و احساس شخصی خود حکم بدهد چه برای قضایت آنچه که فقط لازم است یکث احساس ساده و صادقانه است و یک چنین راهنمائی خیلی کمتر از اطلاعات و مسموعات و دلایل گمراه کننده است».

معذالک بکاریا در مورد ارزش اثباتی گواهی و بطورکلی عموم دلایل نظریه‌ای باین شرح در کتاب خود عنوان مینماید: «در یک سیستم خوب قانون گذاری این مهم است که میزان اعتقاد و اطمینان و ارزشی که باستی برای گواهی و همچنین طبیعت هریک از دلایل و نوع دلایلی که برای احراز مجرمیت و تحقیق هر جرم لازم است قبلًا معین و مشخص شده باشد^(۱)».

حال ببینیم که بکاریا در مورد سوگند که بعنوان یک دلیل قضائی در آن دوره مورد استناد و استفاده قرار میگرفته چه نظری دارد. بعقیده او: «هنوز هم قوانینی وجود دارند که بخلاف طبیعت هستند و قنی که بموجب این قوانین از متهم میخواهند که حقیقت امر را بیان نماید و حال آنکه بحکم غریزه حفظ نفس و دفع ضرر باستی از اشای آن خودداری کند، مثل این است که کسی برضاء و رغبت با ادای سوگند در انهدام وجود و هستی خود کمک و مشارکت نماید. نتیجه این طرز تفکر این است که منکر این حقیقت بشویم که در همه ادوار و در میان اغلب مردم حمایت از منافع شخصی ندا و صدای مذهب را نادیده میگیرد».

«تجارب قرون متعددی نشان داده و ثابت کرده است که از این موهبت مقدس آسمانی یعنی مذهب بیش از هرچیز سوء استفاده شده است. در این صورت چگونه ممکن است آنهم از اشخاص بی اعتقاد و بی ایمان و بزهکارانی که پشت پا بهمه معتقدات دینی و اخلاقی میزنند، انتظار داشت که باین موهبت مقدس آسمانی

۱- کتاب «جرائم و بجازاتها»، فصل هشتم.

احترام گذارده و قواعد و احکام آنرا ولو آنکه مغایر مصلحت و نفع شخصی آنان باشد سطمح نظر قرار داده و اعمال و افعال خود را با آنها منطبق سازند. و حال آنکه می‌لینیم که انسانهایی که بنظر میرستند که بایستی از پرهیز کارترین و مؤمن ترین افراد باشند آنرا بکرات نادیده گرفته و زیر پا گذارده‌اند؟».

«چرا بایستی مقررات جزائی ما طوری باشند که متهم را مجبور نمایند که بیکی از دو کار نامعقول و ناپسندتن در داده و ازین دو متلاف که هر کدام بخوبی مغایر اصول و موازن عقلی و هذهبی است یکی را انتخاب نماید، یعنی یابندای وجدان و احکام دینی توجه نموده و رصورتیکه جرمی مرتكب شده باشد بااعتراف صریح وسائل نابودی خود را فراهم نماید و یا آنکه بمنظور حفظ نفس و جان خود پاروی معتقدات مذهبی گذارده و حقیقت را کتمان کند؟».

«نتیجه این طرز تفکر و این رژیم دادرسی این خواهد بود که ما متهم را مجبور نمائیم که یا یک عیسوی بد باشد و یا خود را فدای احترام بعقاید مذهبیش بنماید. با این چنین متزلزل کردن مبانی اعتقادات مذهبی، که تنها ضامن و ضمانت اجرای شرافت و پرهیز کاری عده زیادی از مردم است، کم کم کار باینجا خواهد رسید که سوگند خوردن بصورت یک تشریفات ساده و بی معنی در آمده و ارزش و اعتبار مذهبی و حقوقی خود را از دست بدهد. بعلاوه تجربه بمانشان می‌شود که چقدر توسل باین وسیله کشف حقیقت بی معنی و گمراه کننده بوده است».

قسمت سوم

انتقادات حقوقی برسیستم دلایل قانونی

همانطور که قبل از هم تذکرداده بودیم، انتقاداتی که برسیستم دلایل قضائی فرانسه ابراز می‌شود فقط از طرف فلاسفه نبود، بلکه عده‌ای از قضات و حقوقدانانهم نسبت باین سیستم دلایل معارض بوده و انتقاداتی کرده بودند. این دسته از

منتقدین برخلاف فلاسفه که بموضع از جنبه کلی و انسانی نگریسته و معاایب آنرا از جهت تعارض و تباينی که باصول فلسفی داشت مورد بحث قرار میدادند، اشکالات سیستم دلایل قانونی را از جهت حقوقی و انطباق آن باصول و موازین این علم مورد بررسی و انتقاد قرار میدادند.

برای نشان دادن نحوه اعتراض و نظریه این دسته از متفکرین درباره دلایل قضائی مورد بحث بنقل نظریات ژاک پیر برویسو^(۱) حقوقدان و روزنامه نگار معروف فرانسوی دوره انقلاب میدارد. این انتقادات را ما از کتاب مشهور او تحت عنوان « تئوری قوانین جنائي^(۲) » که در سال ۱۷۸۱ انتشار یافته است اقتباس می نماییم.

این محقق پس از بررسی خصوصیات و کیفیات دلایل قضائی مورد استفاده دادگاهها و ادای توضیحات مفصلی درباره انواع و اقسام آنها و ارزش و اعتباری که هر کدام بایستی در امور جزائی داشته باشند در این باره در کتاب خود چنین اعلام میدارد: « نخستین اصلی را که ما پیشنهاد مینماییم این است که بایستی هیچ کس بدون آنکه از مقصمر بودن اور ارتکاب جرمی که با و نسبت داده میشود اطمینان کامل حاصل گردد محاکوم و مجازات گردد، هرچند که بایستی اعتراف نمود که تحصیل یک چنین اطمینانی کارآسانی نیست^(۳) ».

این سیاستمدار فرانسوی قادر به سه نوع اطمینان بوده و آنها را به اطمینان

-۱- Jacques Pierre Brissot سیاستمدار، حقوقدان و روزنامه نگار فرانسوی متولد

۱۷۵۴، هزل نویس، یکی از فاتحان باستیل و نماینده پاریس در مجلس مقننه که در سال ۱۷۹۳ در پاریس اعدام گردیده است.

. Théorie des lois criminelles -۲-

-۳- تئوری قوانین جنائي، جلد دوم، صفحه ۹۰ و ۹۱

حاصل از محسوسات مأواه الطبيعة^(۱) و اطمینان حاصل از محسوسات مادي^(۲) و اطمینان حاصل از محسوسات اخلاقی^(۳) تقسیم کرده و معتقد است که : «بنابراین بهبود جوشه نباید کسی را بدون آنکه اطمینان اخلاقی از وقوع جرم و ارتکاب آن بوسیله متهم برای قاضی حاصل گردد محکوم و مجازات نمود»^(۴).

از طرفی برای تحصیل این اطمینان اخلاقی برویسو معتقد است که راهی جز توسل بدلایل قانونی نیست و این دلایل تنها ابزاری هستند که قاضی میتواند با توسل بآنها بحصوص اطمینان اخلاقی دست یابد^(۵).

با وارد شدن در جزئیات ماهیت دلایل قانونی ، برویسو یک بیک این دلایل را مورد انتقاد قرار میدهد . درباره اقرار متهم او قائل بسه نوع اقرار میباشد :

۱- اقرار داوطلبانه .

۲- اقرار اجباری .

۳- اقراری که با شواهد و証據 و دلایل دیگری تقویت شده باشد .
درباره اقرار داوطلبانه برویسو معتقد است که «اقرار داوطلبانه فقط متهم در سورد اتهامات جنائی بایستی بندرت و بطور خیلی محدود مورد استناد و قبول قرار گیرد . آیا مقصود خود بطیب خاطر اقدام بمتهم کردن خود میکند ؟ آیا او داوطلبانه証據 و امارات جنایت ارتکابی خود را ، مثلاً در مورد آدم کشی ، برای محکمه فراهم مینماید ، آیا او بطیب خاطر خنجر خون آلود خود را بمحكمة ارائه میدهد ؟ آیا او برای اثبات مجریت و محکومیت خود گواهانی فراهم مینماید ؟ و بالاخره آیا او

. La certitude métaphysique -۱

. La certitude physipue -۲

. La certitude morale -۳

۴- «تئوری قوانین جنائی» جلد دوم ، صفحه ۹۳ .

۵- «تئوری قوانین جنائی» جلد دوم ، صفحه ۹۴ .

بمیل خود بپای چوبه دار خواهد رفت و یا بطیب خاطر طناب دار را بگردن خود
خواهد انداخت؟^(۱).

و بعد در تشریح بی اعتبار بودن اقرار متهم چنین اضافه میکند: «دشمنان
بشریت که برای اقرار متهم اعتبار یک دلیل کامل را قائل هستند، عقیده خود را
با این اصل اخلاقی مبتنی و استوار مینهادند که بحکم عقل و منطق هیچ کسی وسائل
نابودی خود را فراهم نمیکند، و تاکسی مرتكب جرمی نشده باشد با خون سردی
خود را بازتکاب جرمی متهم ننموده و وسائل محاکومیت خود را فراهم نمیآورد. ولی
آیا ممکن نیست که در شرایط و کیفیات نامحدود و متغیری که انسان در آن زندگی
میکند، اوضاع و احوالی پیش آید که انسان دیگر تاب تحمل فشار و عذاب مشقتی
را که بروجودش تحمیل میشود نیاورده و بالآخره با قبول ازین رفتن خود جسم و
جان خود را از تحمل شکنجه خلاصی بخشد»^(۲).

ہسن از این توجیه عارفانه و تائید بی اساس بودن ارزش و اعتباری که محاکم
آرزوی برای اقرار داوطلبانه قائل بودند برویسو به بحث درباره نوع دیگر اقرار یعنی
اقرار اجباری پرداخته و چنین مینگوید: «در قرون جاهلیت برای آنکه بزرگ از کسی
که جناحتکار تصور میشده افایر مهی تحصیل کنند، باعمال آزمایشها و حشتناک
و بیرحمانه ای متولی می شدند مثل استفاده از تیغه های آهین سرخ شده در آتش،
یا استفاده از خود آتش و آب جوش و از این قبیل ولی اینکه در یک قرن تمدن و
بوسیله یک ملت مهریان و انسان، بازهم علیرغم فریادها و مخالفتهای طبیعت و
مذهب و علیرغم فریادها و استغاثه های فلاسفه، این رفتار وحشیانه حفظ شده و بازهم
این موارد شکنجه و عذاب بکار بسته شود، چنین وضعی خیلی عجیب و غریب
بنظر می آید»^(۳).

۱- «تئوری قوانین جنائی» جلد دوم ، صفحه ۹۶.

۲- «تئوری قوانین جنائی» جلد دوم ، صفحه ۹۸.

و بعدبا بحث درباره بیرحمی و سفاکی و فحشیگری این نهاد حقوقی و بالاشاره بیک قسمت از نوشتگات ولتر چنین می‌افزاید: «از آنجاکه هنوز هم هستند حقوق دانان و روحانیون مسیحی که شکنجه را بعنوان یک دلیل اصلی بکار میبرند، بایستی با انها گفته شود که شکنجه جز یک اختراع قرون جاهلیت که نتیجه آن نجات دادن مقصص قوى البنيه و نابود کردن بى گناه ضعیف الجشه است چیز دیگری نیست. اگر متهم بى گناه باشد چه غرامتی ممکن است این قطعه قطعه کردن اعضای بدن او را جبران کند، و تازه اگر هم واقعاً مقصص باشد بچه چهت بایستی مشقت و معجازاتی بغیر از آنچه که قانون برای جرم ارتکابی او تعیین کرده است باو تحمیل گردد^(۱). و سپس او چنین نتیجه گیری میکند: «بنابراین اقرار و اعتراف متهم چه داوطلبانه باشد و چه اجباری، هیچ وقت نباید ملاک محکومیت قرار بگیرد. باقی بول و تعییت از این عقیده و روش، ممکن است وسایل آزادی چند نفر مقصص هم فراهم شود ولی در عوض خون هیچ بى گناهی هم ریخته نخواهد شد^(۲)».

واما در مورد نوع سوم اقرار، یعنی اقراری که با قرائی و دلائل دیگری توأم باشد، برویسو معتقد است که یک چنین اقراری میتواند بعنوان یک نوع دلیل قانع کننده محسوب گردد، ولی در این باره نیز او شرائط دیگری را هم لازم میداند مثلًا: «بایستی که یک چنین اقراری واضح و صریح باشد، و در اثر تحریک تحقیق نشده باشد، همچنین بایستی که چنین اقراری از روی اشتباه و بعلت ترس انجام نشده باشد، بایستی که متهم حین دادن اقرار از سلامت کامل برخوردار بوده و حاکم بر اراده خود باشد، بایستی که موضوع جرم^(۳) کاملاً مشخص و محقق شده باشدو شرایط دیگری از این قبیل^(۴).

۱- «تشویی قوانین جنائی» جلد دوم، صفحه ۱۰۴.

۲- » » » » »

Le corps du delit -۳

۴- «تشویی قوانین جنائی» جلد دوم، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸.

در مورد دلیل بوسیله گواهی، بریسو معتقد است که این دلیل از دلایل قبلی یعنی اقرار مطمئن تر و قانع‌کننده‌تر است، ولی معذالک این دلیل را نیز خالی از عیب و نقص نمیداند، در این باره او چنین میگوید: «یک چنین دلیلی نیز مثل دلایل دیگر خالی از اشکال نمیباشد، چه بکرات دیده شده است که خون متهمین بی‌گناهی که انتقام و ضربه سلاح افtra آها را بناهق بروی مقتول کشانیده ریخته شده است، و بدفعات دیده شده است که متجاوز باقدرتی توانسته است با کمک طلا برای خورد کردن ضعیفتر از خود، گواهی‌های دروغی علیه او تحصیل وارائه نماید^(۱).

و بعد پس از تشریح مفصل مضار و مفاسد این دلیل پیشنهاد مینماید که «برای استناد بگواهی اشخاص بایستی یقین حاصل کرد»:

۱- که این قبیل گواهان بهیچوجه در مقام تحمیل کردن گواهی خودنیستند.

۲- که این گواهان فریب داده نشده‌اند. بنابراین در سنجه ارزش و اعتباری که برای گواهی قائل میشویم بایستی اولاً به نفعی که گواه ممکن است درگفتن یا نگفتن حقایق داشته باشد توجه شود و ثانیاً بایستی قدرت و ظرفیت او و همچنین کلیه جهات و کیفیاتی که وضع و موقعیت او را روشن میسازد مورد توجه قرار گیرد^(۲).

درباره دلیل کتبی سبته براسناد و نوشتگات بریسو تشخیص و اظهار نظر کارشناسان را مورد تردید قرار داده و چنین اظهار نظر مینماید: «چگونه ممکن است به دلیل مبهم و غیر مطمئن مقایسه و بررسی دو یا چند نوشته استناد نموده و با آن ترتیب اثر دارد، و حال آنکه میدانیم بین نظریه کارشناسان چقدر تناقض و اختلاف وجود داد، و اصولی که آنان برای استفاده از فن و حرفة خود و تشخیص یک سند کتبی از آن متابعت و پیروی میکنند چقدر متفاوت و غیر قابل اعتماد است

۱- «تئوری قوانین جنائی» جلد دوم، صفحه ۱۰۸.

و در نتیجه هنر آنان را اینقدر فرضی و تصویری و اعتباری و بالاخره می‌اساس می‌سازد. در عمل دیده شده است که هشت کارشناس خط متفقاً نظر داده‌اند که نوشته‌ای متعلق بهم نبوده است و حال آنکه آن نوشته خط نفهم بوده و خود او هم باین موضوع اعتراف نموده است^(۱).

در توجیه نظریه خود، بریسو به بحث درباره اصل و مبنای فن و هنر کارشناسان بطور کلی توجه نموده و میگوید که اصولاً برای کارشناسان خیلی مشکل است که تشушعتات گمراه کننده ظواهر را از انوار حقایق تشخیص داده و ابدآ در کار خود دچار اشتباه و سرگردانی نشوند. و بدین جهت مسئله را بدین نحو عنوان می‌کند که :

«آیا ممکن است که به نتیجه تشخیص کارشناسان متکی شویم و حال آنکه می‌بینیم که مشهورترین پزشکان و جراحان اعلام می‌کنند که عالمی که قادر هستند تحقیقی را روشن سازند دراگلب اوقات بصورت خیلی تخیلی و مبهم خودنمایی می‌کنند؟... و قیکه دفتر خاطرات و قایع پزشکی قانونی از دلایل خیلی روشن وغیر قابل تردید دارد به عدم قدرت و توانایی این پزشکان اباشته است، کیفیتی که مالاً باین منتهی می‌شود که فلسفه شک و تردید فلاسفه را تأیید نموده و برای آن اعتباری بیش از پیش قائل شوید»^(۲).

و بعد او چنین پیشنهاد مینماید : «بنابراین بهتر نیست که همینجا متوقف شویم و سعی کنیم که باین وحشیگریها خاتمه دهیم، جرأت تردید نمودن و فکر کردن پیدا کرده و با ارزشیابی صحیح و دقیق کارشناسی بعنوان یک دلیل، لااقل درکلیه موارد مشکوک که تعداد آنها هم فوق العاده زیاد است، برای دلیل جز ارزش یک احتمال ارزش دیگری قائل نشویم؟»^(۳).

۱- «تئوری قوانین جنائی» جلد دوم صفحه ۱۳۳.

۲- «صفحات ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸».

۳- «صفحه ۱۳۸».

و بالآخره در بحث درباره دلیل مبتنی بر قرائی و امارات مؤلف شدیدترین و پرسن و صدایترین انتقادات خود را با تخصیص داده است همانطور که در حقیقت هم باستی باشد. ناسبرده یک قسمت بزرگ از کتاب خود را به توضیح و تشریح انواع مختلف قرائی و امارات، موارد استعمال آنها، اشکالات و موانع استفاده از آنها تخصیص داده و با تقلیل مثالها و موارد عدیده‌ای که متهمین بی‌گناهی براساس و باستناد این نوع دلیل محاکوم گردیده و بمجازات رسیده‌اند، باشد و حدت زیاد علیه این نوع دلیل اعتراض مینماید.

از میان اعتراضات مؤلف بنقل چند قسمت که بنظر جالب‌تر میرسد مبادرت مینمایم.

«وحالا نوبت بررسی و مطالعه این دلیل اینقدر اغفال کننده و گمراه‌کننده رسیده است. دلیلی که درباره اغلب متهمین بکار بردن آنها با سرنوشت آنان توأم و غیر قابل اجتناب بوده است. دلیلی که حقوقدانان آنها را تحت عنوان قرائی و امارات یا حدسیات و فرضیات یا عناؤین دیگر دسته‌بندی و طبقه‌بندی کرده‌اند».

«در بررسی این دلیل، بنظر میرسد که شک و تردید نسبت باصالت و ارزش و اعتبار آن در هر قدم فزوونتر می‌شود؛ تردید از نقطه نظر طبیعت این قرائی، تردید از نقطه نظر تعداد آنها و کیفیاتی که برای بحساب آوردن آنها بعنوان یک دلیل باستی داشته باشند و بالآخره تردید و ابهام از جهت میزان قدرت و درجه اعتباری که این دلیل میتواند در اثبات امور جزائی داشته باشد^(۱)».

«چه بسا اشخاص بی‌گناهی که بناحق در زیر فشار مشتی از این کیفیات و قرائی که در تحت شرایط و وقایع کامل‌آتفاقی بوجود آمده‌اند خورد و نابود شده‌اند. کیفیاتی که بدؤاً بعنوان حدس و گمان مورد استفاده قرار میگرفته و بعداً از آنها یک دلیل اثبات کننده و قانع کننده ساخته می‌شود».

«بعضی اوقات ممکن است که توجه باین قرائی منتهی بکشف حقیقت و اثبات

۱- «تئوری قوانین جنائي» جلد دوم، صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱.

جرائم بشود ولی مسلم است که همیشه اینطور نیست و چه بسا که این قرائناً انسان را بدروک حقیقت راهنمائی نموده و حتی سوجب گمراهی هم بشوند . در استناد باین قرائناً انسانی بیشتر به احتمال نزد یک میشود تا به حقیقت و احتمال هم هیچ وقت نیتواند بعنوان یکی از مظاهر حقیقت محسوب شده و ارزش یک نمود قضائی را داشته باشد^(۱) .

یک قرینه چزیک معلومی که علت آن غیر مسلم و محل تردید میباشد چیز دیگری نیست ، علت و معلولی که ارتباط واقعی بین آنها هیچ وقت مسلم و قطعی نیست ، ده قرینه را با هم تلفیق کنید ، از نتیجه این تلفیق جز ده نتیجه ای که علت آنها نامعلوم و نامعین است چیز دیگری بحسبت نخواهد آمد ، در این صورت آیا ده عدم قاطعیت میتواند برای شما تشکیل یک قاطعیت را بدهد ؟ اگر چنین معادله ای صحیح باشد لازم میآید که از تجمع ده تاریکی م Hispan یک روشنائی نتیجه شود . حال بهینید که استدلال آنها یکه احکام و نظریات خود را براساس این قبیل قرائناً و اسارات استوار میسازند چقدر بی پایه است^(۲) .

پس از بررسی همه جانبه انواع دلایل قانونی مورد استفاده محاکم فرانسه ، بریسو نظریه نهائی خود را درباره این دلایل باین نحو عرضه میدارد : «بعشی که ما درباره دلایل قانونی وقدرت اثباتی واعتبار آن دلایل نمودیم باستی ثابت کرده باشد که در این نظمات و موازین قانونی چقدر عدم اطمینان و عدم قاطعیت حکومت دارد» .

«اقرار داوطلبانه متهم بنظر میرسد که نتیجه یک حالت غلیان و حواس پرتوی متهم باشد و بنابراین استناد باین اقرار بعنوان یک دلیل کامل برای محکوم کردن اشخاص چیزی جز سوء قصد به اولین قانون طبیعت نیست ، و اقرار اجباری متهم

۱- «თئوری قوانین جنائی» ، جلد دوم ، صفحه ۱۴۶ .

۲- «» . ۱۴۷ . «» . «» . «» .

هم چیزی جز یک فرد سوگند شکنانه بی‌گناهی که تاب تحمل بیشتر مشقات شکنجه را ندارد نمیتواند باشد» :

«حوالی انسانها خیلی ضعیف بوده و بآسانی تحت تأثیر افکارواهی و تخلیات بی‌اساس قرار میگیرد ، روح آدمی ضعیفتر از آنست که بتواند از انحراف و اشتباه جلوگیری نموده و از ظواهر امر حقیقتی بسازد ، منافع خصوصی ، این انگیزه قوی آنقدر موجبات اغفال و یا انحراف شهود را فراهم نموده است که دیگر از نظر هیچ کس پوشیده نمیست که گواهی نمیتواند همیشه حاکمی از حقیقت بوده و مستند اطمینان و اعتقاد قاضی باشد . دلیل مبتنی بر کارشناسی هم بر اساس یک هنری استوار است که هنوز هم برای توجیه و تحقق آن بدنبال اصول و موازین علمی یا قرائن و ضوابط آن میگرددند ...»^(۱) .

از این رو است که برویسو با توجه کافی باصول این موازین حقوقی و تشخیص صحیح اعتبار و ارزش اثباتی این دلایل چنین میگوید : «بیانید از این عقیده غلط و تحلیل بی‌معنای سنجش کلی و عمومی احتمالات که حاصل بکار بردن دلایل مختلف قانونی است صرف نظر کنیم»^(۲) و بعد با تأکید بروی این عقیده که صلاحیت اختیار بررسی و ارزشیابی دلایل فقط و فقط بقضات تعلق دارد و نه بمراجع قانونگذاری ، و با تشخیص و اظهار این مطلب که علم ارزشیابی دلایل مختص قضات است که با موضوع دعوا ارتباط و بستگی خیلی نزدیک داشته و قادرند که بكلیه کیفیات و عواملی که موجود دعوا ای شده‌اند توجه نموده و درباره آنها مطالعه نمایند ، و نه هنر و وظیفه قانونگذاران که بهیچوجه با هیچیک از دعاوی هیچگونه رابطه شخصی و موضوعی ندارند چنین اعلام میدارد :

«بنابراین بایستی کاملاً اختیار و صلاحیت ارزشیابی دلایل مادی و معنوی

۱- «شوری قوانین جنائی» جلد دوم ، صفحات ۱۵۸ و ۱۵۹ .

۲- » » » صفحه ۱۶۰ .

را بقضای تفویض نمائیم ، دلایلی که محقق آرژش و اعتبار اثباتی آنها بر حسب نوع ترافع و خصوصیات متداولین کم وزیاد میشود^(۱) .

«من میدانم که با قبول و پیشنهاد این طریقه باحساسات کلیه فلاسفه مدرن و بخصوص مؤلف کتاب «جرائم و مجازاتهای شوکی وارد خواهم کردچه مؤلف مذبور نمیخواهد که بقضای آزادی تفسیر قوانین داده شود^(۲) ». بریسو با نقل این عبارت از کتاب «جرائم و مجازاتهای بکاریا» که میگوید : «هیچ کسی نه عنوان و نه قدرت قانون گذار را دارد تا بتواند برای دلایل تعیین ارزش کند» نظریه او را موردانتقاد و اعتراض قرار داده و اعلام میدارد : «خیلی جای تعجب است که آفای بکاریا دائمًا بقضای توصیه مینماید که مبادا بالاظهار نظر در ارزش یک دلیل از قانون سرپیچی و عدول کرده واز راهی که قانون نشان داده است منحرف شوند ، وحال آنکه حتی یک کتاب قانون هم تعریفه ای از ارزش دلایل تعیین نکرده و حتی خود اوهم (یعنی بکاریا) جرأت اینکه زحمت اینکار سخت و خسته کننده را بخود بد هدنه داشته است^(۳) .

بریسو بدنبال انتقادات و اعتراضات خود چنین میافزاید : «او (منظور بکاریا) است) قاضی را بیک برده تبدیل نموده است ، برده ایکه مجبور است بی چون و چرا از قانون متابعت نماید بدون آنکه جرأت نماید آنرا مورد سؤال قرار دهد ، برده ایکه مجبور است دلایل را براساس میزان و معیاریکه قانون تعیین کرده است ارزشیابی کند ، برده ایکه مجبور است از قانون کورکورانه اطاعت کند ولو اینکه آن قانون حاکی از برابریت و توحش باشد^(۴) .

۱- «تئوری قوانین جنائی» ، جلد دوم ، صفحه ۱۶۰ .

۰ ۱۶۱ » » » » -۲

۰ ۱۶۱ » » » » -۳

۰ ۱۶۱ » » » » -۴

قسمت چهارم

تجدید نظر در فرمان جنائی ۱۶۷۰ - لایحه مورخ ۱۷۸۸

فشار روز افزون افکار و عقاید عمومی میباشستی لاجرم در دوره سلطنت لوئی شانزده تغییراتی در مقررات آئین دادرسی کیفری وقت پدید بیاورد. در سال ۱۷۸۸، یک قدم بجلو گذارده شد بدین معنی که در جلسه معروف پارلمان فرانسه که در تاریخ ۸ مه با حضور لوئی شانزده تشکیل گردید لایحه‌ای در این زمینه به مجلس پیشنهاد گردید جلسه‌ای که میتوان آنرا یکی از آخرین تلاشها و فعالیتهای امپراطوري پیر فرانسه محسوب کرد.

دولت وقت اذعان داشت که میباشستی در مقررات آئین دادرسی کیفری تغییراتی بعمل بیاید. در مقدمه این لایحه ضمن ادائی احترامات و قدردانیها نسبت به فرمان جنائی ۱۶۷۰، معدالک اعلام گردیده بود که یک تجدیدنظر کلی در مقررات و قوانین این فرمان ضرورت دارد. این موضوع باین نحو عنوان شده بود: «این موضوع را نمیتوان نادیده گرفت که با حفظ کردن قسمت مهمی از مقررات این فرمان ما میتوانیم بسیاری از مقررات و مواد مهم آنرا بخاطر بهتر شدن آن تغییر داده، و بدون اینکه فرمان مزبور را یکباره فسخ نمائیم آنرا مسورد تجدید نظر قرار یابهیم».

و زیر دادگستری در خطابه خود در همین جلسه خصوصی پارلمان که خطاب به لوئی شانزده ایراد کرده است پارا از این هم فراتر گذارده و با قاطعیت پیشتری در اینمورد چنین میگوید:

لزوم تجدید نظر در فرمان جنائی و قانون جزائی از طرف همه طبقات مردم مورد تأیید قرار گرفته است. تمام افراد ملت از پادشاه تقاضا دارند که این رفورم مهم قانونگذاری انجام شود، و آن عالیجناح نیز در جلسات متعدد شورای حکومتی

تصمیم و اراده خود را به حمایت از خواسته های ملت اعلام فرموده اند».
بدین ترتیب و تا حصول نتیجه قطعی این تجدید نظر کلی ، لایحه مزبور ،
تعداد زیادی از مقررات فرمان مورد بحث را که مورد ایراد عمومی قرار گرفته و حذف
آن بنظر ضروری میرسید حذف نموده .

اصلاحات انجام شده از این قرارنده :

- ۱- حذف استعمال چهار پایه کوچکی که متهمین را بعلامت تحقیر روی آن
مینشانندند .
- ۲- منع صدور احکام محاکومیتی که مستند بدلایل قابل قبول نباشدند .
- ۳- حذف اجرای شکنجه مقدماتی .
- ۴- عدم تکافوی دو رأی برای صدور حکم اعدام و لزوم سه رأی برای آن .
- ۵- منع اجرای حکم اعدام قبل از گذشتین یک ماه از تاریخ صدور و اعلام
حکم ، مگر در مورد احکام صادره در قبال جرائم شورش و انقلابات عمومی که در
همان روز ابلاغ حکم به محاکومین قابل اجرا بوده است .
- ۶- و بالاخره موضوع جالب توجه دیگر یعنی موافقت با جبران خسارت
معنوی متهمینی که تپرئه میشده اند .